

جایگاه «اصل کرامت انسانی» در اجتهاد شیعی

آیت الله مصطفی محقق داماد

و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطّیّبات و فضلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً: ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات برتریشان نهادیم. (اسراء، ۷۰)

خداوند متعال در آیه شریفه فوق خبر از وجود کرامت بشری می‌دهد. این آیه از قدیم‌الایام مورد تفسیر مفسران قرار گرفته و سخن درباره‌اش بسیار گفته‌اند؛ ولی تاکنون یک سؤال مهم درباره‌اش مطرح نشده و اگر شده، به آن توجه نشده است: آیا این آیه شریفه صرفاً خبر از هستی چنین شرافتی برای بشر می‌دهد و هیچ ارتباطی به احکام شریعت ندارد؟ به دیگر سخن خبردهنده گاه خبر از یک واقعیت خارجی می‌دهد؛ همانند آنکه گفته شود «کوه دماوند بزرگ‌ترین کوه‌های ایران است». چنین واقعیتی ربطی به قوانین حقوقی ایران ندارد؛ نه حقی برای ایرانیان ایجاد می‌کند و نه تکلیفی بر عهده آنان می‌گذارد. آیا خبر از اعطای خدا کرامت و شرافت به بشر همین‌گونه است؟ یعنی گزاره «بشر دارای کرامت است»، هیچ‌گونه ارتباطی به حقوق و تکالیف انسان‌ها که مجموعه آن‌ها را در شریعت عنوان می‌دهیم، ندارد؟

پاسخ اینجانب این است که خیر، درست به عکس، «اصل کرامت بشری» از اصولی است که من مایلم آن را مانند «اصل عدالت» از اصول پیش‌فقهی عنوان دهم. منظورم از «اصول پیش‌فقهی»، اصولی است که چنین نیستند که در عرض قواعد درون‌فقهی قرار گیرند، بلکه در فوق و یا به تعبیر دیگر در طول آن‌ها هستند. «قواعد درون‌فقهی» قواعدی هستند که در عرض یکدیگر قرار دارند و در مقام تعارض و مقابله و رویارویی با یکدیگر، از قواعد اصول فقه برای حل و آشتی دادن آن‌ها بهره می‌گیریم؛ مثلاً «قاعده تسلیط» و «قاعده لاضرر» وقتی با هم درگیر می‌شوند، فقیه بررسی می‌کند که آیا نسبت آن‌ها چه نسبتی است: آیا عام و خاص است؟ یا حاکم و محکوم؟ و به هر حال بر طبق موازین فن اجتهاد وارد عمل می‌شود و به راه حلی می‌رسد که چه بسا راه حل و نتیجه‌ای که هر یک از مجتهدان به آن می‌رسد، با راه‌حل دیگری و نتیجه او متفاوت باشد.

اما اصولی که من آن‌ها را «اصول پیش‌فقهی» عنوان دادم، اصولی برون‌فقهی هستند و چنانچه استنباطی در برخورد با آن‌ها و رویارویی آن‌ها قرار گیرد، باید بلافاصله عقب‌نشینی کند و شخص استنباط‌کننده، استنباط

خویش را تخطئه نماید؛ یعنی مثلاً وقتی شخصی در مسیر استنباط به حکمی می‌رسد که با اصل عدالت در تضاد و ظالمانه است، باید بلافاصله، دست از آن استنباط خود بردارد؛ زیرا بدیهی است هرگز حکم خدا ظالمانه نیست: آن الله لیس بظلام للعبید: خداوند هرگز به بندگان ستم نمی‌کند. (آل عمران، ۱۸۲؛ انفال، ۵۱؛ حج، ۱۰)

اصل کرامت بشری این‌گونه است؛ یعنی نباید تنها به‌عنوان یک اصل فلسفی و انسان‌شناسانه آن را منزوی ساخت و رابطه‌اش را با روابط بین انسان‌ها قطع کرد. مجتهدان و متولیان شریعت از این اصل به نحو کاربردی باید بهره بگیرند و فتاوائی صادر کنند که کرامت بشری، این عطیه بزرگ الهی، زیر پا قرار نگیرد.

در اینجا مایلم نظر خود را با نظری از یکی از فقیهان بزرگ شیعه موید سازم؛ فقیهی که کسی در سترگی و عظمتش تردید ندارد و هرگز فقیهان معاصر نمی‌توانند خود را همتا و حتی در قدرت استنباط فقهی خویشتن را با او مقایسه نمایند.

یکی از مسائل در مبحث «وقف» این است که: آیا وقف مسلمان بر اشخاص کافر یعنی غیرمؤمنان به اسلام جائز است یا خیر؟ یعنی مثلاً آیا جایز است یکی از مؤمنان بخشی از اموال خود را برای استفاده اقلیت‌های مذهبی (یهودیان، مسیحیان، زرتشتیان) و به طور کلی غیرمسلمانان وقف کند یا باطل؟ در این مسأله حسب گزارش سیدمحمد کاظم طباطبائی یزدی، [۱] پنج قول در میان فقیهان شیعه وجود دارد: [۲]

قول اول) عدم جواز مطلقاً. این قول منسوب است به برخی از فقیهان قرن پنجم از جمله: ابویعلی سلار (سالار) بن عبدالعزیز دیلمی (درگذشته ۴۴۸ق) در کتاب المراسم العلویه. [۳] و نیز قاضی ابن براج طرابلسی (۴۴۸ق) در المذهب. [۴] دلایل این دسته به شرح زیر است:

الف) آیه شریفه زیر: لا تجدُ قوماً یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حادّ الله و رسولهُ و لو كانوا آباءهُم أو أبناءهُم أو إخوانهُم أو عشیرتُهُم أولئک کتب فی قلوبهم الایمان و آیدهم بروح منه و یدخلهم جنّات تجری من تحتها الانهارُ خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه أولئک حزبُ الله الا إنّ حزب الله هم المفلحون: نمی‌یابی مردمی را که به خدا و روز واپسین ایمان آورده باشند، ولی با کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می‌ورزند دوستی کنند، هرچند آن مخالفان، پدران یا فرزندان یا برادران و یا قبیله آن‌ها باشند. خدا بر دلشان

رقم ایمان زده و به روحی از خود یاریشان کرده است و آنها را به بهشت‌هایی که در آن رودها جاری است، درآورد. در آنجا جاودانه باشند. خدا از آنها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند. اینان حزب خدایند، آگاه باش که حزب خدا رستگارانند. (مجادله، ۲۲)

می‌گویند «محادّه» به معنای دشمنی و عداوت است. به موجب آیه شریفه فوق هرگونه «مودت» با دشمنان خدا و رسولش ممنوع اعلام شده است. کفار دشمنان خدا و پیامبرند و وقف بر آنان نوعی مودت محسوب است.

(ب) وقف بر کافران مستلزم ترویج و حمایت از معصیت است، و حمایت و اعانت برگناه ممنوع و حرام است.

قول دوم) جواز مطلقاً. این قول را محقق حلی در شرایع الاسلام «اقوی» دانسته و بعدها بسیاری از فقیهان از ایشان پیروی نموده و ظاهراً قول مشهور است. [۵] این دسته دلایل قول اول را رد و برای اثبات مدعای خود دلایلی اقامه کرده‌اند که در سطور آینده خواهد آمد.

قول سوم) تفصیل میان اقربا و غیر آنان. بعضی فقیهان میان وقف بر اقربا و ارحام غیرمسلمان که صحیح و جائز و برای غیر آنان باطل است، تفصیل قائل شده‌اند. این قول منتسب است به: شیخ مفید (د۴۱۳ق)، شیخ طوسی (د۴۶۰ق)، [۶] ابوالصلاح حلبی (د۴۴۷ق)، [۷] ابن حمزه طوسی (زنده ۵۶۶ق) ۸ و محقق کرکی (د۹۴۰ق) [۹] است. دلیل این دسته جمع میان دلایل منع و ادله وجوب صلّه رحم است. [۱۰]

قول چهارم) تفصیل میان والدین و غیر آنان. برخی دیگر میان وقف تنها بر والدین غیرمسلمان را صحیح و مجاز و بر غیر آنان باطل دانسته‌اند. این قول منتسب به ابن‌ادریس حلی است. [۱۱] دلیل این قول جمع میان ادله منع و دو آیه شریفه زیر است: و صاحبهما فی الدنیا معروفاً: با پدر و مادر با نیکوئی رفتار کنید. (لقمان، ۱۵) و وصینا الانسان بوالدیه حسناً: ما به انسان راجع به پدر و مادرش سفارش کردیم. (عنکبوت، ۸)

می‌گویند وقف بر والدین مصاحبت و احسان است و بنابراین از ادله فوق مستثنی می‌گردد.

نقدی روشن بر استدلال دو قول اخیر وجود دارد و آن این است که نص آیه شریفه منع مودت بر شمول منع نسبت به والدین و برادر و عشیره صراحت داشت، اگر معنای آیه را بدین گونه بپذیریم، چگونه می توان چنین تفصیلی قائل شد؟

قول پنجم) تفصیل میان وقف بر کافران حربی و غیر حربی. به نظر این دسته وقف برای حربیان باطل است و بر غیر حربیان صحیح است. صاحبان این قول تمام ادله منع را بر این دسته یعنی کافران حربی حمل، و برای جواز نسبت به سایرین به عمومات ادله وقف و صدقه تمسک می کنند. [۱۲]

همان طور که گفته شد، نظر مشهور فقیهان بر قول دوم یعنی جواز مطلق است به خصوص بر غیر کافران حربی. در میان این دسته فقیهان، جناب زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی (۹۶۶ق) در دو کتاب مسالک و روضه البهیه نوعی استدلال فرموده اند که برای آموزش شیوه اجتهاد بسیار جالب است.

ایشان مسأله را به دو نوع تقسیم کرده اند: یکی اینکه شخصی وقف کند برای کافران به خاطر کفر و عدم ایمانشان به دین اسلام و یا برای مراکز عبادی و اجتماعاتشان، که در این صورت بی تردید صحیح نیست؛ ولی صورت دیگر آن است که شخص وقف می کند با قطع نظر از محتویات قلبی آنان و صرفاً به عنوان گروهی از انسان ها. به نظر شهید ثانی این وقف صحیح و لازم الوفاست.

«بخلاف الوقف علیهم أنفسهم. لعدم استلزامه المعصیه بذاته، إذ نفعهم من حیث الحاجه، و أنهم عبادالله، و من جمله بنی آدم المکرمین و من تجویز أن یتولد منهم المسلمون لا معصیه فیه»؛ [۱۳] یعنی وقف بر اشخاص آنان - نه برای جهت کفرشان، ملازم با معصیت نیست. وقف برای آنکه آنان نیازمندند، و اینکه بنده خدایند و از شمار بنی آدمند که خداوند آنان را کرامت بخشیده و اینکه ممکن است در آینده فرزندان مسلمان از آنان متولد گردد، معصیتی نیست.

شهید ثانی برای نظر خویش دلایل طرف مقابل را مردود دانسته اند. خلاصه بیان ایشان در رد دلایل طرف مقابل به شرح زیر است:

۱- به نظر ایشان آیه شریفه‌ای که مورد تمسک صاحبان قول اول قرار گرفته، مربوط است به مودت و دوستی با دشمنان خدا از آن جهت که دشمن خدایند، نه از آن جهت که بنده خدا و انسانند. این بیان مورد توجه فقیهان متأخر از جمله سیدطباطبائی یزدی قرار گرفته و چنین آورده‌اند: «اذ المنع المستفاد منه انما هو عن المواده من حیث کونها محاده لا مطلقاً، و لذا لا اشکال فی عدم حرمة مجالستهم و محادثتهم و الاحسان الیهم و التعارف معهم»: [۱۴] زیرا منعی که از آیه استفاده می‌شود، صرفاً دوستی به جهت دشمنی آنهاست و نه مطلقاً؛ لذا مجالست و گفتگو و احسان و تعارف با آنان اشکالی ندارد.

از فقیهان معاصر، آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری (ره) در کتاب جامع‌المدارک بیان دیگری دارند. ایشان می‌نویسند: و اما قوله تعالی لا تجد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حادّ الله و رسوله و لو كانوا ابناءهم أو ابناءهم فلا یظهر منه المنع لعدم الملازمه بین التصدق علی الکافر و الاحسان الیه و بین المواده فإنّ الآیه الشریفه ابیه عن التخصیص و لا إشکال فی جواز إکرام الضیف الکافر و الاحسان إلیه کما حکى من عیاده الیهودیّ المریض. [۱۵]

به نظر ایشان ملازمه‌ای میان صدقه و احسان به کافران، با مودت آنان نیست؛ زیرا از یک سو آیه شریفه ابی از تخصیص است و درحالی که جواز اکرام میهمان هرچند کافر باشد و احسان به وی از مسلمات است. شاهد این امر عیادت رسول‌الله (ص) از یهودی بیمار است.

۲- شهید ثانی در جواب دلیل طرف مقابل مبنی بر اینکه وقف ترویج و اعانت بر معصیت است، گفته است: کمک و اعانت و احسان به اشخاص کافر به هیچ‌وجه وقف بر معصیت نمی‌باشد؛ زیرا خدمت به آنان برای رفع نیازمندی ایشان، از این جهت که بنده خدایند و بنی‌آدمند که خدای متعال به آنان کرامت عطا فرموده، هرگز معصیت نیست.

اندیشه در این استدلال آدمی را به نکته جدیدی از روش اجتهادی ایشان متوجه می‌سازد. اینکه کافران «بنده خدایند» چه نتیجه می‌دهد؟ نتیجه‌اش جواز و صحت وقف و نفع‌رسانی به آنان است. شاید ایشان می‌خواهد بگوید ما که مأمور به تخلّق به اخلاق الهی هستیم، بایست از صفت الهی بهره بگیریم. رحمانیت حق را اهل تفسیر، رحمانیت عامه تفسیر کرده‌اند، «رحمانیت عامه» رحمتی است که شامل کافران و مؤمنان می‌گردد. به قول سعدی شیرازی:

ای کریمی که از خزانه غیب

گبر و ترسا وظیفه‌خور داری

دوستان را کجا کنی محروم؟

تو که با دشمنان نظر داری

بنابراین ما هم به‌عنوان کسی که خداوند به او امکاناتی داده و می‌توانیم خدمتی بکنیم، نباید تنگ‌نظر باشیم و در رساندن خیر انسان‌ها را به خودی و غیرخودی تقسیم نکنیم.

به نظر شهید ثانی کرامتی که خداوند در آیه شریفه سوره اسراء (آیه ۷۰) برای فرزندان آدم اعلام داشته، عام است و اختصاص به مؤمنان ندارد. این امر حقیقتی است که نباید به‌عنوان خبر از یکی از واقعیات عالم در حوزه جهان‌بینی بسنده گردد. انسان‌ها در روابط با یکدیگر همواره باید آن را ملحوظ دارند، یکدیگر را با هر عقیده قلبی بپذیرند و به کرامت الهی اعطاشده به انسان حرمت نهند.

به دیگر سخن، رفع نیاز اعضای جامعه و احسان و تکریم او از حقوق شهروندی است؛ یعنی حقی است که هر فرد از عضویت جامعه برخوردار می‌گردد. در این حوزه ایمان و عقاید مربوط به قلب است و اثری در حوزه شهروندی نمی‌گذارد.

جای تردید نیست که اگر فردی اقدام به ارتکاب جرائمی نماید که از آن رهگذر کرامت خود را پایمال سازد، در روابط اجتماعی مستحق مجازات می‌گردد. شخصی که نظم اجتماعی را برهم می‌زند، خونریزی و فساد می‌کند، به جنگ با دیگران برمی‌خیزد و بالاخره مصداق محارب می‌گردد، به یقین ارزش حیات ندارد؛ ولی کفر که امری قلبی است، مادام که در جوارح ظاهر نشده و به حقوق دیگران تجاوز نکرده، جرم محسوب نمی‌شود تا از تکریم محروم گردد.

جالب آنکه سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، فقیه نامدار قرن معاصر پا را فراتر نهاده و در مورد کافران حربی به صراحت گفته است: «و بالجمله لا دلیل علی عدم جواز الوقف علی الکافر من حیث انه کافر حتی الحربی»؛ [۱۶] یعنی خلاصه آنکه هیچ دلیلی برای عدم جواز وقف بر کافر از آن جهت که کافر است - حتی حربی - وجود ندارد.

ظاهراً به نظر ایشان «کافر حربی» عبارت است از کفار غیر ذمی و مقصود ایشان در متن فوق، آن است که کفر - حتی در مورد غیر ذمی - مانع احسان و تکریم در روابط اجتماعی نیست؛ یعنی آنچه در روابط اجتماعی مؤثر است، قتال، حرب و جنگ بالفعل است. وقتی با سلاح به طرف انسان می‌آید، بی‌تردید آدمی دفاع متناسب می‌کند و چه بسا به کشتن او بینجامد، ولی چنین موجودی حرمت و کرامت خویش را هدر و نابود ساخته ولی بی‌حرمتی او به جهت تجاوز اوست و نه به جهت کفرش.

نظر محقق خراسانی

مولی محمد کاظم خراسانی رساله‌ای در وقف تألیف فرموده‌اند که انتشارات جامعه مدرسین قم تحقیق و در سال ۱۳۱۴ق چاپش کرده است. در آن رساله آورده‌اند: «و قد نسب الی المشهور بطلان وقف المسلم علی الحربی لذلک للنهی عن موادته و موالاته و بره و الوقف علیه منها. و یشکل بأنه لیس من الموده و لا من الموالاه نعم هو من البر و الاحسان الیه و هو لیس بمنهی عنه بل قوله تعالی لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبرؤهم دلیل علی جواز بره إذا لم یکن مقاتلا و لو کان حربیا.» [۱۷]

محقق خراسانی در متن فوق نخست نظر منتسب به مشهور مبنی بر بطلان وقف بر کفار را به آیه شریفه نهی از مودت مستند ساخته است. آنگاه در نقد آن گفته است:

اولاً وقف احسان و نیکوکاری است و آنچه آیه شریفه منع فرموده، «مودت» است و «احسان و نیکوکاری» با مودت تفاوت دارد و مورد نهی و منع قرآن مجید قرار نگرفته است.

ثانیاً قرآن مجید در آیه شریفه زیر نیکوکاری، خوش‌رفتاری و حسن سلوک را با عموم کفار هرچند حربی «غیر مقاتل» مجاز دانسته است: لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبرؤهم و تقسطوا إلیهم إن الله یحبُّ المقسطین: خدا شما را از نیکی کردن و عدالت ورزیدن با آنان که با شما

در دین ننگیده‌اند و از سرزمینتان بیرون نرانده‌اند، باز نمی‌دارد. خدا کسانی را که به عدالت رفتار می‌کنند، دوست دارد. (ممتحنه، ۸)

در آیه فوق خداوند نیکوکاری به کفاری را که در حال مقاتله با مسلمانان به خاطر دینشان نیستند و در جلای وطن مسلمانان نقشی نداشته‌اند، غیرممنوع دانسته و بلکه می‌توان گفت با تعبیر ذیل آیه که ان الله یحب المقسطین توصیه نموده است.

جالب آنست که مفهوم مخالف آیه شریفه عیناً در آیه بعد به صراحت آمده است: *إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ اخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ*: خدا تنها از دوستی ورزیدن با کسانی که با شما در دین جنگیده‌اند و از سرزمین خود بیرونتان رانده‌اند یا در بیرون راندنتان همدستی کرده‌اند، شما را باز می‌دارد. و هر که با آن‌ها دوستی ورزد، از ستمکاران خواهد بود. (ممتحنه، ۹)

در آیه دوم به طور دقیق منع را متوجه یک مورد دانسته است: دوستی با دشمنانی که جزء گروهی هستند که مقاتله با مسلمانان به خاطر دین کرده و در بیرون راندن و جلای وطن مسلمانان نقش همکاری داشته‌اند. به هر حال به نظر محقق خراسانی، باید میان کافران مقاتل و دیگران تفاوت قائل شد. تنها گروهی که دوستی با آنان ممنوع دانسته شده، یک گروه خاص می‌باشند و آن عبارت است از گروه مقاتلین. به نظر ایشان حربی هم می‌تواند مقاتل باشد و می‌تواند غیر مقاتل باشد. و غیر مقاتل از این حکم مستثنی می‌باشند. غیر این دسته افراد، همه دارای حرمت و کرامت می‌باشند و می‌توانند از احسان مؤمنان برخوردار شوند.

نظر توضیحی و تکمیلی نگارنده

همواره این اتهام متوجه ادیان بوده که هریک از ادیان موجب می‌شوند که انسان‌ها به دو دسته «مؤمن» و «کافر» تقسیم شوند؛ پیروان هر دین هم‌مسلمان خود را مؤمن و دیگران را کافر و از این رهگذر، جامعه بشری

را با این معیار به خودی و غیرخودی تقسیم می‌کنند. این تقسیم صرفاً به حوزه دل و قلب بسنده نمی‌شود، بلکه به سرعت توسط آنان به روابط اجتماعی سرایت می‌کند. تا آنجا که برای مؤمنان فقط مؤمنان حق حیات و حرمت دارند و غیرمؤمنان نه تنها هیچ حقی که حتی هیچ حرمت و کرامتی ندارند، نه حق حیات، نه حق مالکیت خصوصی و نه حق آزادی، کرامت، حریت و طهارت! بی‌حقی که جای خود دارد، مؤمنان مکلف به کشتن برخی و اسیر برخی و «جزیه» گرفتن از برخی دیگر می‌شوند.

مشکل این مسأله هنگامی سخت‌تر می‌شود که تعیین مؤمن و کافر هم به دست هر کس و ناکسی قرار می‌گیرد؛ زیرا ایمان و کفر را چه کسی تعریف می‌کند؟ بالاتر آنکه هر مؤمنی مکلف به پیدا کردن کافر می‌شود و در پی تفحص و جستجو می‌افتد. و باز هم بالاتر از آن، وقتی که تعریف کفر و ایمان به دست قدرت سیاسی و در راستای اهداف آن قرار گیرد. نهاد تکفیر در طول تاریخ خون بسیار ریخته و قربانیان زیادی گرفته است. چهارصد و اندی سال پیش از میلاد سقراط دانای یونان را هیأت منصفه، «تکفیر» می‌کند. در قرون وسطی چه شخصیت‌های درخشان علمی که اربابان کلیسا تکفیرشان کردند و به سوختن محکوم شدند. جالب آنکه بسیاری از قربانیان و جان‌باختگان مدعی بودند که ما مؤمن حقیقی هستیم و ایمان صحیح را ما تعرفه می‌کنیم ولی چون تعرفه آنان به نفع قدرت کلیسا نبود، تکفیر می‌شدند! در تاریخ اسلام نیز نمونه‌های بسیاری در این زمینه وجود دارد. و شاید بیشترین مکتبی که شهید تکفیر داشته، «مکتب شیعه» می‌باشد؛ ولی تکفیر، شیعه و سنی نمی‌شناسد؛ نهاد بی‌رحمی است که می‌تواند همه‌جا نقش خود را ایفا کند و با چهره خشنماک وارد گردد. کشتارها، تفتیش عقاید، تجسس‌ها، و «ومحنه»ها همه به دست این نهاد صورت گرفته است.

همان فقیه‌ی که در سطور بالا از نظرش در خصوص کرامت بشری محظوظ شدیم، جناب زین‌الدین عاملی معروف به شهید ثانی از این جمله است. وقتی دو نفر از مردم «جبع» برای مرافعه و محاکمه به شهید ثانی مراجعه کردند، او نیز طبق موازین دینی و ضوابط شرعی، دعوی را فیصله داد. شخص محکوم از این داوری به خشم آمد و نزد قاضی «صیدا» رفت و شهید ثانی را به رافضی و شیعه بودن (یعنی حسب نظر آنان به کفر) متهم نمود. قاضی جریان را به سلطان سلیم - حاکم روم (عثمانی) - اطلاع داد و از طرف او شخصی برای دستگیر کردن شهید، مأمور گردید؛ اما موفق به یافتنش نشد.

سلطان سلیم وزیرش «رستم پاشا» را برای دستگیری شهید مأمور ساخت و گفت باید او را زنده دستگیر کنی و به اینجا بیاوری تا مذهب او برای ما روشن گردد. رستم پاشا که مطلع شد شهید به سفر حج رفته، به طرف مکه رفت و در اثنای راه مکه به او رسید و دستگیرش کرد. شهید ثانی از او برای انجام سفر حج مهلت خواست و او هم موافقت نمود. در راه وقتی وارد کشور روم شدند، رستم پاشا به واسطه تحریک شخصی در کنار دریا،

فقیه بزرگوار را حتی بدون محاکمه شهید کرد و سر بریده‌اش را به حضور سلطان آورد (سال ۹۶۵ق). مدت سه روز جسد او بر روی زمین ماند و سرانجام پیکر شریفش را به دریا افکندند. [۱۸] این یک نمونه از صدها شخصیت گرانقدر شیعی است که به جرم کفر محکوم به ترور و یا اعدام شده‌اند. [۱۹]

به نظر صاحب این قلم، ایمان و کفر امری است قلبی و نباید در روابط اجتماعی اعم از روابط شهروندی و یا همزیستی تأثیری بگذارد. در قرآن مجید آیات متعددی دال بر تقسیم انسان‌ها به مؤمن و کافر وجود دارد و این امری کاملاً مسلم و غیرقابل انکار است؛ ولی باید دقت کنیم که این تقسیم، مربوط به قلب انسان‌هاست و ربطی به روابط اجتماعی و حقوق شهروندی ندارد. در روابط اجتماعی این تقسیم بایست جای خود را به «مسالم» و «محارب» بدهد. منظورم از مسالم یعنی کسی است که جنگ طلب نیست و سلاح در دست ندارد و نظم اجتماعی و آسایش دیگران را تهدید نمی‌کند و منظورم از محارب کسی است که به هر انگیزه‌ای به جنگ با ما برخاسته و حیات و آسایش ما را هدف گرفته است. با این دسته دوم تا حد توان و بقول قرآن مجید «ما استطعتم من قوه» باید جنگ کنید. این جنگ نامش دفاع است.

این نظر من استنباطی است که شخصاً از قرآن مجید دارم. درست است که قرآن فرموده: هو الذی خلقکم فمکم کافر و منکم مؤمن و الله بما تعملون بصیر (تغابن، ۲) ولی ناگفته روشن است که این آیه در مقام بیان عدم اجبار قلبی توسط خداوند است؛ یعنی خدا شما را آفریده و با آزادی، برخی مؤمن و برخی کافر شدید. او می‌توانست به نحو جبر شما را مؤمن بیافریند، ولی حکمت الهی در خلقت انسان چنین نبود. به هر حال این گونه آیات ربطی به روابط اجتماعی ندارد. آنچه در خصوص روابط اجتماعی سخن می‌گوید، این آیه است: قالت الاعراب ائمانا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و إن تطیعوا الله و رسوله لا یلتکم من أعمالکم شیئاً إن الله غفورٌ رحیم: اعراب بادیه‌نشین به تو گفتند ایمان آوردیم. بگو: نه، هنوز ایمان نیاورده‌اید، بگویید داخل در اسلام شدید؛ چون هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده و اگر خدا و رسول را اطاعت کنید، خدا از پاداش اعمالتان [یعنی از حقوق اجتماعی‌تان] چیزی کم نمی‌کند که خدا آمرزگار رحیم است. (حجرات، ۱۴)

آیه ۱۳ سوره حجرات حاوی پیامی بزرگ برای بشریت است؛ یعنی اصل وحدت خانواده بشری: «یا ایُّها النَّاسُ إنا خلقناکم من ذکر و أنثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا إن أکرمکم عندالله أتقاکم إن الله علیمٌ خبیر: ای مردم، ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبیله‌ها کردیم تا یکدیگر را بشناسید. هرآینه گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. خدا دانا و کاردان است.» (حجرات، ۱۳)

این آیه حامل اصل مهم وحدت خانواده بشری است. اینکه همه انسان‌ها از یک پدر و مادر آفریده شده‌اند، وحدت خانواده بشری را اعلام می‌دارد. شاید بتوان گفت تمام اصول حقوق بشر جهانی مبتنی بر این اصل مبتنی است؛ لذا می‌بینیم که سطر نخستین اعلامیه جهانی حقوق بشر چنین آغاز می‌شود: «از آنجا که بازشناسی حرمت ذاتی آدمی و حقوق برابر و سلب‌ناپذیر تمامی اعضای خانواده بشری بنیان آزادی، عدالت و صلح در جهان است...»

اصولی مانند برابری و برادری و امثال آن‌ها کلاً بر وحدت خانواده بشری مبتنی است. به هر حال قرآن مجید پس از اعلام این اصل، آیه ۱۴ را آورده و گویی مفاد آنکه در زیر می‌آید، مبتنی بر همین اصل است. مفاد آیه ۱۴ سوره حجرات فوق چند مطلب است:

اول اینکه جای ایمان، «قلب» است و نه «ظاهر».

دوم اینکه تشخیص‌دهنده وجود و عدم ایمان در قلب افراد، هیچ‌کس جز خدا نیست و اگر پیامبر می‌گوید، با اعلان و امر و اخبار الهی است.

سوم اینکه به موجب آیه فوق، قرآن افرادی را که به یقین قلباً مؤمن نبودند، به عضویت جامعه اسلامی و زندگی در کنار مسلمانان پذیرفته است. منافقین و در رأس همه، شخصی مانند ابوسفیان را که همه یقین داشتند که در قلب مؤمن نیست، از همه حقوق شهروندی برخوردار نموده است تا آنکه به سرعت خود و فرزندان‌ش وارد قدرت شدند. در این آیه قرآن مجید همین امر را به نحو صریح اعلام فرموده است:

«وإن تطيعوا الله ورسوله لا يلتكم من أعمالكم شيئاً إن الله غفورٌ رحيم: اگر [همان افرادی که در قلب ایمان ندارند،] خدا و پیامبرش را اطاعت کنند، اعمالشان هرگز بی‌ارزش نخواهد بود.» (حجرات، ۱۴)

حال ببینیم منظور از اطاعت خدا و پیامبر چیست؟ و نیز منظور از بی‌ارزش نشدن اعمال «لا یتکم» چیست؟

نظر تفسیری نگارنده در مورد این دو جمله، این است که اطاعت خدا و پیامبر (ص) هرگز به معنای مؤمن شدن نیست؛ زیرا اصولاً مخاطبان بی‌ایمانان با فرض عدم ایمان است. اطاعت از خدا و پیامبر عمل به مقررات و رعایت موازین اجتماعی و عمل به تکالیف شهروندی است.

جمله دوم «لایلتکم من اعمالکم شیئا» یعنی نسبت به شما کم نمی‌گذاریم. [۲۰] حال سؤال این است که کم نگذاشتن یعنی چه و ظرفش کجاست؟

به یقین «کم نگذاشتن اعمال» یعنی بی‌ارزش ندانستن اعمال افراد و مزد آن‌ها را دادن. اندک تأمل در آیه شریفه نشان می‌دهد که موضوع سخن قرآن، آخرت نیست که معنایش دادن مزد افراد در آخرت باشد. موضوع سخن، زندگی دنیایی و این جهانی است؛ بنابراین معنای آیه چنین می‌شود که: شما افراد غیرمؤمن اگر پایبند به مقررات و انجام تکالیف عضویت در جامعه مؤمنین باشید، عضویتتان پذیرفته می‌شود و اعمالتان را همانند سایرین ارج می‌نهییم و از کرامت، حرمت و از تمام حقوق شهروندی برخوردارید.

آیه دیگر: «یا ایُّهَا الذین آمنوا إذا ضربتم فی سبیل الله فتبیتوا و لا تقولوا لمن ألقى إِلیکم السلام لست مؤمنا. تبتغون عرض الحیاه الدنیا فعند الله مغانم کثیره کذلک کُنتم من قبل فمّن الله علیکم فتبیتوا إنّ الله کان بما تعملون خبیرا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون در راه خدا سفر می‌کنید و به افراد ناشناس برمی‌خورید، به زودی قضاوت نکنید، بلکه [درباره آنان] درنگ کنید] تا وضعیتشان روشن شود، همین که کسی به شما سلام می‌کند، دیگر نگوئید مؤمن نیستی! مبادا به منظور گرفتن اموالش او را به قتل برسانید، بدانید که نزد خدا غنیمت‌های بسیار هست، خود شما نیز قبل از این، چنین بودید و خدا [با نعمت ایمان] بر شما منت نهاد، پس به تأمل و درنگ پردازید که خدا به آنچه می‌کنید، باخبر است.» (انعام، ۹۴)

به موجب آیه فوق، در زندگی جمعی معیار پذیرش همزیستی مسالمت‌آمیز است. همین که کسی در ظاهر و صرفاً با شعار سلام اعلان صلح، دوستی و آشتی کند، عضو جامعه محسوب است و هیچ‌کس مجاز به تفحص و تفتیش قلبی او نیست.

از همه بالاتر به این آیه توجه کنید: «یا ایُّهَا الذین آمنوا ادخلوا فی السّلم کافّه و لا تتبعوا حُطوات الشّیطان إنّهُ لکم عدوٌّ مُبین: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بدون هیچ اختلافی همگی تسلیم خدا شوید و زنهار گام‌های شیطان را پیروی نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است.» (بقره، ۲۰۸)

مخاطب آیه مؤمنان هستند نه کافران؛ یعنی مؤمنان هم می‌توانند کسانی باشند که داخل در «سلم» نباشند! بنابراین قرآن همه انسان‌ها - اعم از مؤمن و کافر قلبی - را در زیست اجتماعی به طرف «سلم» دعوت کرده. سلم همان کلمه‌ای است که من اسم فاعلش را استعمال کردم. شخص داخل در سلم را «مسالم» و یا مسلم گویند. مسالم یعنی کسی که به رغم آنچه در دل دارد، در زندگی روزمره به همزیستی مسالمت‌آمیز، همراه با آشتی گرویده است. مقابل او «محارب» است. محارب کسی است با انسان‌ها سر جنگ دارد، او باید دفع شود. به موجب این آیه حتی مؤمنی که دست به سلاح ببرد و اقدام به کشتن مردم نماید و از این رهگذر نظم اجتماعی را برهم زند، غیرمسالم است و به تعبیر محقق خراسانی مقاتل محسوب است، هرچند که از مؤمنین باشد.

چرا تقسیم شهروندان را به مؤمن و کافر به فقیهان منتسب شده و از فقیهان بزرگی امثال شخصیت‌های نامبرده غفلت گردیده؟ فقیهانی مانند محقق حلی، شهید ثانی، محقق خراسانی، سیدیزدی و آیت‌الله خوانساری‌ها فتوایشان متروک و همه جامعه فقاقت متهم به سختگیری و سوءرفتار نسبت به دیگر ادیان شده است؟ آذر بیگدلی شاعر قرن ۱۲ هجری گفته است:

به شیخ شهر فقیری ز جوع برد پناه
بدان امید که از لطف خواهدش خوان داد

هزار مسأله پرسیدش از حلال و حرام
که گر جواب ندادی، نخواهمت نان داد

نداشت قدرت پاسخ فقیر و شیخ
ببرد آبش و نانش نداد تا جان داد

عجب که با همه دانایی، این نمی‌دانست
داد

که حق به بنده نه روزی به شرط ایمان

من و ملازمت آستان پیر مغان
داد

که جام می به کف کافر و مسلمان

فقیهان شیعی پیرو مولایشان علی بن ابی‌طالب (ره) هستند که برای رعایت حقوق شهروندان در نامه به مالک اشتر فرمود: «و اشعر قلبک الرحمة للرعیة، و المحبة لهم، و اللطف بهم: مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش.

و لا تكوننّ علیهم سبعا ضاریا تغنم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لك فی الدین، او نظیر لك فی الخلق: مبادا هرگز چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند: یا در دین با تو برادرند، و یا در آفرینش با تو برابرند.

یفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و یؤتی علی ایدیهم فی العمد و الخطا، فاعطهم من عفوك و صفحك مثل الذی تُحبُّ و ترضی ان یعطیک الله من عفوه و صفحه: اگر گناهی از آنان سر می‌زند، یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و بر ایشان آسان گیر، آن‌گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد.

فانتك فوقهم، و والی الامر علیك فوقك، و الله فوق من و لاك! و قد استكفاك امرهم، و ابتلاك بهم: ۲۱ همانا تو زبردست آنانی، و امام تو از تو بالاتر است، و خدا بر آن کس که تو را [به فرمانداری مصر] گماشت، والاتر است، که انجام امور مردم را به تو واگذارده و آنان را وسیله آزمون تو قرار داده است.»

چند مسأله باقی می‌ماند که با توجه به مراتب فوق لازم به بازخوانی فقهی است؛ ولی این مقال جای طرحش نیست. از جمله مسائلی مانند «استرقاق» و اخذ «جزیه» و نحوه پرداخت آنکه نگارنده نظری خاص در این مسائل دارد و در جای خود به تفصیل نگاشته است. [۲۲]

پی نوشت‌ها:

۱. طباطبائی یزدی، سیدمحمدکاظم؛ العروة الوثقی، ج ۶، ص ۳۲۱

۲. همان.

۳. المراسم العلویه و الاحکام النبویه فی الفقه الامامی، منشورات الحرمین، قم، ۱۴۰۴، ص ۱۹۸،

۴. المهذب، ج ۲، ص ۸۸، ۵، متن مسالك.

۶. مبسوط، ج ۳، ص ۲۹۴

۷. الكافی فی الفقه، ص ۳۲۶

۸. الوسيله الی نیل الفضيله، ص ۳۷۰

۹. جامع المقاصد، ج ۹، ص ۴۹-۵۰

۱۰. به نقل از شهید ثانی، مسالك الافهام، ج ۵، ص ۳۳۳

۱۱. السرائر، ج ۳، ص ۱۶۷

۱۲. مسالک، همانجا.

۱۳. الروضه البهيه، ج ۳، ص ۱۸۰؛ مسالک الافهام؛ ج ۴، ص ۱۴

۱۴. طباطبائی یزدی، همانجا.

۱۵. حاج سیداحمد خوانساری، جامع المدارک، ج ۴، ص ۱۶

۱۶. طباطبائی یزدی، همانجا.

۱۷. خراسانی، ملا محمد کاظم، رساله در وقف، ص ۲۴، انتشارات جامعه مدرسین قم. ۱۴۱۴ق.

۱۸. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه.

۱۹. برای مطالعه رک: امینی، عبدالحسین، شهداء الفضيله. این کتاب حاوی شرح حال ۱۳۰ تن از عالمانی است که صریحاً در راه مبانی اسلامی و فضائل اجتماعی شهید شده‌اند، یا آنان که ضمناً و به نوعی، از باب داشتن چنین موضعی، به شهادت رسیده‌اند. گروه عمده‌ای از نامبردگان در کتاب، کسانی‌اند که در خصوص تشیع و ولای علی و آل علی شهید شده‌اند.

۲۰. لا یتلکم، ای لا ینقصکم من أعمالکم (التحقیق).

۲۱. نهج البلاغه، نامه به مالک اشتر.

۲۲. رک: مقالات نگارنده: «حق استئسار در حقوق بین‌الملل اسلامی بر اساس کتاب سیره نبوی»، مجموعه مقالات همایش اسلام و حقوق بین‌المللی بشردوستانه، تهران، جمعیت هلال احمر.